

## The Impact of Political Thought on Criminal Law from the Perspective of Good Governance

Hamid Alizadeh<sup>1</sup>, Raze Nikkhah<sup>2</sup>, Mohammad Hasan Javadi<sup>3</sup>

<sup>1</sup> *PhD., Criminal Law and Criminology, Faculty of Literature and Humanities, Urmia University, Urmia, Iran (Corresponding Author). Ha.alizadeh@urmia.ac.ir*

<sup>2</sup> *Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Islamic Law, Faculty of Literature and Humanities, Urmia University, Urmia, Iran. r.nikkah@urmia.ac.ir*

<sup>3</sup> *Associate Professor, Department of Jurisprudence and Islamic Law, Faculty of Literature and Humanities, Urmia University, Urmia, Iran. mh.javadi@urmia.ac.ir*

### Abstract

Political ideas dominate criminal law; for political thought both legitimizes the ruling system and delineates the policy framework of criminal law, criminalization, and punishment. In fact, the decisive role of political ideas in the emergence of novel criminal laws and institutions is evident; because criminal law, in order to articulate the foundations of criminalization and its propositions—which represent a multidimensional discourse—must be embedded within the realm of political thought. Indeed, the structure of governance and its legitimacy, which stems from ideology, is redefined through political thought. Thus, the worldviews of diverse political schools result in fluid political ideas encompassing criminalization, criminal adjudication, and sentencing. Consequently, the prevailing political ideas, which are themselves derived from the dual elements of freedom and power, govern criminal law. Therefore, with changes in governance, it is evident that political ideas—or the leading strategies thereof—have a tangible impact on criminal law. Political thought, as a tool that networks the fundamental bases of governance, has increasingly emerged within the realm of criminal law. In this context, the present descriptive-analytical study demonstrated that political ideas aim to delineate the boundaries and margins of the two elements—freedom and power—and that criminal law, in seeking to define and support these two elements, conceptualizes good governance. Thus, modern criminal law, positively influenced by political thought, seeks to leverage the predominance of these ideas in favor of its legal-criminal constructs. Although utopian ideology sometimes engenders sanctification and populism in criminal matters—leading to an inflation of criminal laws and regulations—criminal law, within the sphere of political thought, nonetheless possesses a flexible framework that supports individual order and social life, thereby preventing excesses in criminal law.

**Keywords:** Political thought, criminal law, good governance, freedom, power.

Received: 2024-04-14 ; Received in revised form: 2024-05-08 ; Accepted: 2024-06-05 ; Published online: 2024-06-22

<https://doi.org/10.22034/sm.2025.2010474.2117>

© the authors

<http://sm.psas.ir>

Article type: Research Article

Publisher: Political Studies Association of the Seminary



## تأثیر اندیشه‌های سیاسی بر حقوق کیفری از منظر حکمرانی مطلوب

حمید علیزاده<sup>۱</sup>، رضا نیکخواه سرتقی<sup>۲</sup>، محمدحسن جوادی<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> دکتری، حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران (نویسنده مسئول).  
Ha.alizadeh@urmia.ac.ir

<sup>۲</sup> استادیار، گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران. r.nikhah@urmia.ac.ir

<sup>۳</sup> دانشیار، گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران. mh.javadi@urmia.ac.ir

### چکیده

اندیشه‌های سیاسی بر حقوق کیفری سیطره دارند؛ زیرا، اندیشه‌های سیاسی هم نظام حاکمیتی را مشروعیت می‌بخشند و هم خط‌مشی حقوق کیفری، جرم‌انگاری و مجازات را ترسیم می‌کنند. در واقع نقش تعیین‌کننده اندیشه‌های سیاسی در پیدایش قوانین و تأسیسات نوین کیفری مبرهن است؛ چراکه حقوق کیفری برای تبیین مبانی جرم‌انگاری و گزاره‌های آن که گفتمانی چندبعدی است، می‌بایست در ساحت اندیشه سیاسی نمایان شود. در واقع ساختار حاکمیت و مشروعیت آن که ناشی از ایدئولوژی است، در پس اندیشه‌های سیاسی بازتعریف می‌شود. پس، جهان‌بینی مکاتب متنوع سیاسی موجب می‌شود که اندیشه‌های سیال سیاسی جرم‌انگاری، کیفردهی و کیفرگزینی را شامل شود. از این‌رو، اندیشه‌های سیاسی حاکم بر جامعه که خود برگرفته از دو مولفه آزادی و قدرت است، بر حقوق کیفری حکومت دارد. لذا، با تغییر حاکمیت‌ها، به وضوح اندیشه‌های سیاسی یا راهبردهای پیش برنده آن بر حقوق کیفری تأثیر ملموس دارند. اندیشه‌های سیاسی به عنوان یک ابزار با شبکه‌سازی بسترهای اصلی حاکمیت به نحو فزاینده‌ای در فضای حقوق کیفری سر برافراشته‌اند. در این راستا، پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی نشان داد که اندیشه‌های سیاسی در پی ساخت‌بندی حدود و ثغور دو مولفه یعنی آزادی و قدرت است و حقوق کیفری به دنبال تحدید و حمایت از این دو مولفه، حکمرانی مطلوب را انگاره‌سازی می‌کند. پس، حقوق کیفری مدرن با تأثیرپذیری ایجابی از اندیشه‌های سیاسی، سعی دارد از تفوق این اندیشه‌ها به نفع بر ساخت‌های حقوقی- کیفری استفاده کند. هرچند ایدئولوژی آرمان‌گرا در برخی مواقع تقدس‌گرایی و عوام‌گرایی کیفری را گفتمان‌سازی می‌کند و موجب تورم قوانین و مقررات کیفری می‌شود، با این وجود، حقوق کیفری در پس ساحت اندیشه‌های سیاسی دارای بافتی باز است که قاعده‌مند فرد و حیات اجتماعی را مورد حمایت قرار می‌دهد و مانع از افراطی‌گری در حقوق کیفری می‌شود.

**واژه‌های کلیدی:** اندیشه‌های سیاسی، حقوق کیفری، حکمرانی مطلوب، آزادی، قدرت.

**استاد به این مقاله:** حمید؛ نیکخواه سرتقی، رضا؛ جوادی، محمدحسن (۱۴۰۳). تأثیر اندیشه‌های سیاسی بر حقوق کیفری از منظر حکمرانی

مطلوب. *سیاست متعالیه*، ۱۲(۲): ۱۱۱-۱۲۴. <https://doi.org/10.22034/sm.2025.2010474.2117>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۲۶؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۲/۱۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۱۶؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۴/۰۲



## ۱. مقدمه

ارتباط و اثرپذیری اندیشه‌های سیاسی بر حقوق کیفری، با اهمیت، پیچیده و بحث‌برانگیز است؛ چرا که در دو حوزه آزادی و قدرت، همپوشانی و محورگرایی دارند. اندیشه‌های سیاسی به دنبال تبیین حدود و ثغور دو مؤلفه مهم، یعنی آزادی و قدرت و در مقابل، حقوق کیفری به دنبال تحدید این دو مؤلفه است. پس، تلاقی اندیشه‌های سیاسی و حقوق کیفری در این دو مؤلفه، معنا و مفهوم پیدا می‌کند. در واقع، اندیشه‌های سیاسی با تبیین جایگاه آزادی و قدرت، بستر حاکمیت را همسان‌سازی و شبکه‌بندی می‌کنند و براساس واقعیت و مقتضیات جامعه از حاکمیت قانون برای تثبیت برساخت‌های خود استفاده می‌کنند. بنابراین، یکی از بدیهی‌ترین اعمال قدرت حاکمیت از طریق جرم‌انگاری و کیفردهی نمایان می‌شود. چرا که تنوع در نظریه‌های جرم‌انگاری در فلسفه سیاسی نهفته است (عمرانی، ۱۳۹۲: ص ۱۸۰). پس دولت‌های دموکراتیک و دیکتاتوری برای توجیه استفاده از قوانین قهری که به عنوان مجازات کیفری شناخته می‌شوند، به یک نظریه سیاسی نیاز دارند (Fletcher, 2006: p.19). برخی حتی جرم را در رابطه با نقض اهداف سیاسی تعریف می‌کنند (Zucca, 2021: p.13). در واقع نمی‌توان اهداف حقوق کیفری را بدون ساختار سیاسی شناخت (Duff, 2011: p.7). از طرفی هدف از حقوق کیفری، تضمین آزادی‌های سیاسی است. (Zucca, 2021: p.11). در این میان نظرات مخالف نیز وجود دارد و برخی حقوق کیفری را از اندیشه سیاسی متمایز می‌دانند (Galoob, 2020: p. 203). البته برخی خواهان استقلال حقوق کیفری از سیاست هستند (جمشیدی و شیرود بزرگی، ۱۴۰۰: ص ۱۲۱-۱۲۰). حبیب‌زاده و عمرانی (۱۳۹۲)، در پژوهشی با عنوان «تحلیل ساختاری رابطه حقوق کیفری و دانش سیاسی»، بحث استقلال حقوق کیفری از دانش سیاسی را مطرح کرده‌اند. عمرانی (۱۳۹۲) در پژوهشی با عنوان «تحلیل مبانی جرم‌انگاری در پرتو اندیشه‌های سیاسی» تأثیر اندیشه‌های سیاسی بر جرم‌انگاری را بررسی کرده است. لیکن در پژوهش حاضر به جایگاه اندیشه‌های سیاسی در حقوق کیفری و گفتمان آن‌ها پرداخته شده و به این سؤالات پاسخ داده می‌شود که اندیشه‌های سیاسی چه جایگاهی در حقوق کیفری دارند؟ برچه مبنایی الگوهای عدالت کیفری پی‌ریزی می‌شوند؟ آیا جرم‌انگاری و کیفردهی برای حفظ ایدئولوژی و اعمال قدرت حاکمیت است؟ استفاده ابزاری از حقوق کیفری چه نتایجی را به دنبال دارد؟ الگوی حکمرانی مطلوب حقوق کیفری در پرتو چه اندیشه‌هایی ساختارمند می‌شود؟ پاسخ به این سؤالات نیازمند آن است که ژرف‌ترین مسائل بنیادین حقوق کیفری براساس فلسفه حقوق کیفری و مبانی اعتقادی- اجتماعی مورد کنکاش قرار گیرد. لذا در این نوشتار، ابتدا جایگاه و تلاقی اندیشه‌های سیاسی در حقوق کیفری سنجیده شده، سپس گفتمان این اندیشه‌ها و حکمرانی

آنها در پرتو حقوق کیفری تبیین می‌شود.

## ۲. جایگاه اندیشه‌های سیاسی در حقوق کیفری

دیرینه‌شناسی به تاریخ حقوق کیفری، این حقیقت را نمایان می‌کند که اندیشه‌ها و مکاتب متعددی در ساختار آن مؤثر بوده‌اند. بدین معنا که ظهور اصول و قواعد نوین در پی اندیشه‌های سیاسی در تحولات آن از جایگاه مستحکمی برخوردارند؛ زیرا هر حاکمیتی یک نظام کیفری مبتنی بر مبانی سیاسی خود دارد (نارستانی، ۱۳۹۷: ص ۳)؛ یا به دیگر سخن، تعیین نظام حقوقی، مبتنی بر تعیین نظام سیاسی است (طالبی، ۱۳۹۷: ص ۹۹). لذا، حقوق کیفری براساس سیاست‌ها و آزمون و خطاهای دولت‌مردان و سیاستمداران وضع می‌شود و غالباً کوتاه‌مدت و دارای تغییر و تحول زیادی هستند (امامی‌آزندی، ۱۳۹۵: ص ۱۶۰). البته در نظام‌های سیاسی، قانون‌گذاری تابع یک سلسله مبانی، اصول، مؤلفه‌ها، سیاست‌ها، رسالت‌ها و ارزش‌هایی است که در جوامع متعدد، متفاوت است. بستر اصلی حاکمیت، که مشروعیت عمومی پیدا می‌کند، در واقع برگرفته از اندیشه‌های سیاسی حاکم بر جامعه است. از این‌رو، اندیشه‌های سیاسی حاکم بر جامعه در تعیین حدود و ثغور حقوق کیفری، نقش کلیدی ایفا می‌کند. به دیگر سخن، فلسفه سیاسی حاکم بر جامعه، موجب بسترسازی و شکل‌گیری پایه‌اساسی یک دولت است و این امر در تمامی ابعاد آن حاکمیت، هویدا است. لذا هسته اصلی حقوق کیفری منبعث از اندیشه‌های سیاسی حاکم بر جامعه است. در این میان استفاده از ابزارهای قهری حقوق کیفری، مهم‌ترین رهیافت برای حفظ نظم عمومی و حفظ نظام حاکمیتی است. در نظام‌های حقوق مدرن، غالباً یک نهاد به عنوان مرجع تصویب قوانین، معین می‌شود. البته این نهاد، خود می‌بایست براساس یک سند فراتقنینی که برگرفته از اندیشه‌های سیاسی جمعی حاکم بر جامعه است، دست به قانون‌گذاری بزند؛ زیرا، قانون‌گذاری تحت تأثیر عوامل مختلفی از جمله قدرت سیاسی است (لاگلین، ۱۴۰۱: ص ۳۴). بنابراین، کیفردهی یا کیفرانگاری در پس ساختار سیاست، توجیه می‌شود (محمودی جانکی و منطقی، ۱۳۹۸: ص ۱۶۶). در واقع، این بدان معنا است که برای توجیه کیفر، می‌بایست مرجع آن، که حق کیفرانگاری و مداخله در آزادی افراد دارد، مشخص شود؛ و این امر، بر ساخته از قدرت سیاسی حاکم است. معمای جایگاه اندیشه‌های سیاسی را می‌توان در جرایم علیه حاکمیت یافت؛ زیرا، در جرایم علیه امنیت، در واقع برای حمایت از اندیشه‌های سیاسی، جرم‌انگاری صورت می‌پذیرد. پس اندیشه‌های سیاسی، برای اینکه بتوانند به حیات خود ادامه دهند، ناچارند که از ابزارهای قهری حقوق کیفری استفاده نمایند. این امر با جرم‌انگاری جرایم علیه نظام سیاسی، به منصفه ظهور می‌رسد. چراکه اجبار افراد به تبعیت از فرامین نظام

حاکمیتی، تنها از راه کیفر، میسر است و قاعده معقول، این است که پشتوانه‌ای برای تبعیت از فرامین نظام سیاسی وجود داشته باشد. در نظریه سیاسی قراردادگرایی می‌توان به وضوح جایگاه اندیشه‌های سیاسی در حقوق کیفری را مشاهده کرد. در این رویکرد، مبنای اعمال جرم‌انگاری و کیفردهی براساس قرارداد بین دولت و افراد توجیه می‌شود. در واقع اندیشه‌های سیاسی، ابتدا حاکمیتی تحت عنوان قرارداد ایجاد می‌نماید و سپس برای حفظ این قرارداد و مصلحت افراد، ضمانت اجراهای کیفری وضع می‌کند. پس، در ساخت‌بندی حقوق کیفری، اندیشه‌های سیاسی از جایگاه مستحکمی برخوردارند و بسترهای اصلی حقوق کیفری را شبکه‌سازی می‌کنند.

### ۳. تلاقی یا سیطره سیاست بر کیفر

اولین ترازش اندیشه سیاسی، بر پایه قدرت عمومی وضع مقررات است. این وضع در قالب جرم‌انگاری و کیفردهی نمایان می‌شود؛ که قدرت عمومی را توجیه کند. در واقع حقوق کیفری بر مبنای اندیشه‌های بنیادین در جایگاه تعدیل آزادی و حمایت از آن، با تکیه بر قدرت قوه قاهره، به ایفای نقش در هم‌راستاسازی اندیشه‌های سیاسی می‌پردازد. جدال بر ساخت‌های اجتماعی-سیاسی بر سر حقوق کیفری، ناشی از همین اندیشه‌های سیاسی است. در واقع با فرضیه‌سازی اندیشه‌های سیاسی، الگوی حاکم بر نظام عدالت کیفری تناسب‌سازی می‌شود. بدین معنا که در اندیشه‌های سیاسی، حدود و ثغور دو مؤلفه اساسی، یعنی آزادی و قدرت، تبیین می‌شود. از این‌رو حقوق کیفری، در تقابل و تعامل این دو مؤلفه با بر ساخت‌های اجتماعی-حقوقی به ناچار در قالب یک چارچوب، به ایفای نقش می‌پردازد. در واقع حقوق کیفری به عنوان یک دانش، ملزم است در حیطه اندیشه‌های حاکم بر جامعه، دست به انگاره‌سازی بزند. بر این مبنای، حقوق کیفری در پرتو اندیشه‌های سیاسی صورت‌بندی می‌شود. این صورت‌بندی تلاقی آزادی و قدرت و تحدید آن است. در این فرض اصل بر آزادی و عدم جرم‌انگاری است؛ زیرا آزادی اندیشه خود شکوفایی را به دنبال دارد. از این‌رو، هر نوع جرم‌انگاری که آزادی را محدود می‌کند، می‌بایست با دلایل موجه توجیه شود. دیده‌انگاری مقتضیات اجتماعی، موجب می‌شود که در جرم‌انگاری، معیار پالایش به عنوان یک اصل و فرض هم‌نواپی یا مقبولیت به عنوان یک فرع پذیرفته شود. لذا، پی‌ساخت و هسته اصلی قدرت همواره تابع حاکمیت بوده و به آن خدمت کرده است. در واقع، حاکمیت‌ها با توسل به قدرت و روابط آن می‌توانند از حاکمیت حقوق کیفری برای فشار بر طبقات مختلف جامعه بهره ببرند. پس، اندیشه‌های سیاسی با ساخت‌بندی تصنعی، خوانش متفاوتی از حقوق کیفری برای فرمان‌پذیری افراد در جهت تثبیت ایدئولوژی خود ارائه می‌دهند. پس با توجیه اندیشه

خود، هرگونه اعمال مخالف را سرکوب و برای تداوم نظام حاکمیتی خود از حقوق کیفری بهره می‌گیرند. لذا، می‌توان از حقوق کیفری حاکمیتی، سخن گفت. حقوق کیفری حاکمیتی با نگاهی متفاوت به پایداری حاکمیت خود، اندیشیده و با هر وسیله‌ای به مقدس‌انگاری آن می‌پردازد (طالبی و نجفی‌توانا، ۱۳۹۹: ص ۲۱۶). در واقع، حمایت از اندیشه‌های سیاسی مقدس‌انگار از رهگذر حقوق کیفری میسر می‌شود. به نظر می‌رسد که حقوق کیفری و اندیشه‌های سیاسی به نحو فزاینده و جدایی‌ناپذیری در هم گره خورده‌اند. هرچند برخی براین عقیده‌اند که سیاست و سیاستمداران به ناحق بر حقوق کیفری سیطره دارند که راه‌ورد آن ناعدالتی است و می‌بایست حقوق، راه خود را از سیاست جدا کند (حبیب‌زاده و عمرانی، ۱۳۹۲: ص ۵۴).

به نظر می‌رسد، نمی‌توان اندیشه‌های سیاسی را از حقوق کیفری جدا کرد؛ زیرا ساخت‌بندی و سیاست‌های کلی جامعه ناشی از اندیشه حاکم بر آن است. در واقع، بسترسازی و پی‌بندی عدالت کیفری از رهگذر ایدئولوژی حاکم بر آن بازتعریف می‌شود. تفکیک بین حقوق و سیاست و گرفتن موضع تقابلی و نادیده گرفتن تأثیر هرکدام بر دیگری، راه به جایی نخواهد برد. لذا، می‌بایست، تعاملی میان این دو برقرار کرد و آن، بازنمود حکمرانی مطلوب برساخت‌های اجتماعی - سیاسی در حقوق کیفری است. حقوق کیفری به ناچار برای پی‌نهادن برخی اصول خود به خصوص در جرم‌انگاری و کیفردهی، گزاره‌های خود را از اندیشه سیاسی می‌گیرد. این امر موجب می‌شود که مبانی و اصولی که شاکله حقوق کیفری را شکل می‌دهد، تحت تأثیر اندیشه‌های سیاسی باقی بماند. تورم قوانین کیفری در نظام عدالت کیفری یک کشور، حاکی از تحدید آزادی است. در واقع، توسعه جرم‌انگاری کلیدی‌ترین جدال بین آزادی و تحدید آن است. بنابراین، سهل‌ترین راه برای تحدید آزادی افراد و پیاده‌سازی قدرت نظام حاکمیتی، توسعه دایره جرم‌انگاری است که نمی‌توان این امر را در هیچ‌یک از شاخه‌های حقوق مشاهده کرد (فرح‌بخش، ۱۳۹۲: ص ۵۲). حال، نوع نگاه جهان‌بینی هر نظام حاکمیتی، که متأثر از مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی و جامعه‌شناختی است، در قبض و بسط حقوق کیفری مؤثر است. جرم‌انگاری، کیفردهی و عدالت‌محوری در راستای منافع حاکمیت بازتعریف می‌شود. البته نباید از تأثیر حقوق کیفری در تثبیت جایگاه اندیشه‌های سیاسی غافل شد؛ زیرا پیش‌شرط استقرار یک نظام حاکمیتی برای تبعیت از فرامین آن، استفاده از ابزارهای قهری حقوق کیفری است. حقوق کیفری ایران در پرتو احکام اسلامی و مبانی راه و راهنماشناسی ولایت مطلقه فقیه صورت‌بندی شده و بر مردم‌سالاری دینی تکیه کرده و مورد بازتعریف قرار گرفته است. از آن جا که حقوق کیفری ایران در پرتو احکام اسلامی است برخی بر این عقیده‌اند که در نظریه سیاسی اسلام، مرز جرم‌انگاری می‌تواند گسترده باشد و اخلاقیات را شامل شود (عمرانی، ۱۳۹۲: ص ۲۵۱). البته جهان‌شمولی حقوق کیفری موجب شده،

حقوق کیفری ایران با تکیه بر ولایت مطلقه فقیه، مردم‌سالاری دینی را مطرح و همگام با تحولات مدرنیته به سمت عدالت کیفری مدرن حرکت کند. البته به فراخور اندیشه‌های حاکم بر نظام، نهادهای دیگری، مانند مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای عالی امنیت ملی و شورای عالی فضای مجازی توانایی جرم‌انگاری را دارند؛ که نشان‌دهنده دخالت بیش از حد حاکمیت در حقوق و آزادی‌های افراد است (میری و همکاران، ۱۴۰۱: ص ۲۶۰).

#### ۴. گفتمان اندیشه‌های سیاسی در ورای حقوق کیفری

اصل مشروعیت قدرت حاکمیت، زیربنای پذیرش حقوق کیفری است. یعنی اگر حاکمیت، مشروعیت خود را بازآفریند و رابطه دولت و ملت، که خود برگرفته از توزیع عادلانه قدرت و ثروت در جامعه است، برقرار شود، یک نظام حقوقی شکل می‌گیرد که خود مستلزم پابندی به اصل حاکمیت قانون است. یعنی هیچ شخص و نهادی بالاتر از قانون نیست و همه در برابر آن مساوی هستند. البته در نظام‌های سیاسی که تابع شریعت هستند، قضیه متفاوت است؛ زیرا، از یک طرف می‌بایست به حاکمیت قانون به عنوان رهاورد مدرنیته پایبند باشند و از سوی دیگر اساس مشروعیت خود که شریعت است را حفظ نمایند. از این‌رو، تقابل بین این دو، موجب ایجاد چالش‌هایی می‌شود. حقوق کیفری ایران مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی، جامعه‌شناختی، روش‌شناسی، ارزش‌شناسی و غایت‌شناختی را در پرتو شریعت می‌داند، از این‌رو می‌بایست کلیه قوانین و مقررات، منطبق با شریعت باشند.<sup>۱</sup> لذا، ایدئولوژی حاکم بر جامعه، موجب می‌شود که حقوق کیفری ایران در دایره آن معنا شود و احکام آن تبیین شود. لذا، گاه کشورها در موارد متعددی متهم به نقض مقررات حقوق بشر هستند، که این امر ناشی از تفاوت در پذیرش اندیشه‌های سیاسی حاکم بر جامعه است.

در نظام‌های اقتدارگرا، از نظام عدالت کیفری به عنوان ابزاری برای اعمال قدرت حاکمیت و پیاده‌سازی ایدئولوژی حاکمیتی خود استفاده می‌کنند (سلطان‌فر و همکاران، ۱۳۹۶: ص ۱۳۲). اما برعکس، در نظام لیبرال، نظام عدالت کیفری برای حمایت از حقوق و آزادی‌های فردی به کار گرفته می‌شود؛ بدین معنا که حاکمیت قانون می‌بایست حداکثر رفا، حقوق و آزادی‌های فردی را تأمین کند. البته تنش میان حقوق افراد و منافع جمعی در فلسفه سیاسی لیبرال را نمی‌توان نادیده انگاشت. در واقع، انعطاف‌پذیری دیدگاه لیبرال در

۱. اصل چهارم قانون اساسی به عنوان یک سند بالادستی بیان داشته که کلیه قوانین و مقررات می‌بایست براساس موازین اسلامی باشد و این اصل بر دیگر اصول قانون اساسی حاکم است.

پذیرش تفوق حقوق افراد، موجب پذیرش این دیدگاه به عنوان یک نظام سیاسی مطلوب شد. با وجود این، لیبرالیسم افراطی موجب ظهور گروه‌های تروریستی شده است؛ زیرا دولت‌های لیبرال با تفوق بیش از حد آزادی‌های فردی، زمینه آشوب و اعتراض‌ها را فراهم نموده‌اند که گونه‌ای از این آشوب‌ها می‌تواند تروریسم باشد (میرمحمدصادقی و قدیری بهرام آبادی، ۱۳۹۴: ص ۱۵). البته نمی‌توان دستاوردهای دیدگاه لیبرال در ایجاد نهادهایی نظیر سازمان ملل متحد را نادیده گرفت. کیفردهی در آموزه‌های لیبرال نیز مبتنی بر ارزش‌های فردی و توجه به کرامت انسانی و مقبولیت اجتماعی است. از این‌رو، زرادخانه کیفری و سزادهی در این دیدگاه به عنوان آخرین گزینه برای واکنش به بزه است. اینکه بتوان کیفر را به نحو تفکیک‌شده از ساختار سیاست بررسی کرد، قابل پذیرش نیست (Duff, 2011). بنابراین، انطباق حقوق کیفری، در هم‌راستاسازی اندیشه‌های سیاسی است. به عنوان مثال حاکمیت نظریه لیبرال بر یک جامعه موجب می‌شود که حقوق کیفری در راستای جهان‌بینی آن، بازتعریف شود. پس، با خلق اندیشه‌های سیاسی نوین، می‌توان از خلق حقوق کیفری نوین سخن گفت. البته برخی جریان‌های فکری، مانند جنبش آنارشیزم به طور کلی پیشنهاد الغای حقوق کیفری را می‌دهند. در این میان، دین به عنوان یک مؤلفه مهم در اندیشه‌های سیاسی، موجب تحولات بنیادین در حقوق کیفری شده است که نمونه بارز آن، نظام کیفری کشور ایران است. از این‌رو، نظام کیفری ایران حق قانون‌گذاری را مختص شارع دانسته که متأثر از جهان‌بینی توحیدی است. بنابراین، جرم‌انگاری، کیفرگزینی، دادرسی و اجرای آن، تحت تأثیر فقه سیاسی است. به همین دلیل است که اصل چهارم قانون اساسی بیان داشته که کلیه مقررات، می‌بایست براساس موازین اسلامی وضع شوند. این امر ناشی از سیطره فقه سیاسی بر حقوق کیفری ایران است. در ورای گفتمان اندیشه‌های سیاسی این سؤال مطرح می‌شود که آیا در اثرگذاری حقوق کیفری از فاکتورهای علمی ناشی از مکاتب استفاده می‌شود، یا صرفاً فاکتورهای غیرعلمی ناشی از عوام‌گرایی است؟ به نظر می‌رسد که جدال جریان‌های فکری، نوعی سردرگمی را ترویج می‌دهد و عوام‌گرایی بر حقوق کیفری سایه‌افکنده و تورم قوانین کیفری و افزایش جرم، ناشی از همین رویکرد باشد.

### ۵. تفوق سیاست‌زدگی بر حقوق کیفری

حقوق کیفری با توجه به ارزش‌ها و باورها یا مقومات جامعه، دست به جرم‌انگاری و کیفردهی می‌زند. پس خاستگاه اصلی و اولیه جرم‌انگاری و مجازات، برخاسته از روح جمعی اجتماع بوده که همان پای‌بندی به اندیشه‌های سیاسی است. اما هژمونی الگوی‌های سیاسی موجب سیاست‌زدگی و برانگیخته شدن روح احساسات جمعی نسبت به یک رفتار در قالب شوم‌ترین و فجیع‌ترین رفتار انسانی می‌شود. زیرا، هدف همراه کردن وجدان جمعی از طریق سیاه‌کاری است. بنابراین، احساسات جمعی مبدل به نگاه‌های نوین در قالب

مقررات محدودکننده آزادی به صورت ناخودآگاه از صورت وجدان جمعی پدیدار می‌شوند. البته کمرنگ شدن مقوله‌های کیفری در پس اندیشه‌های سیاسی به معنای نفی استقلال حقوق کیفری نیست. بلکه طرح اندیشه‌های سیاسی در انگاره حقوق بشر موجب ایجاد انگاره‌های برترساز ایجابی و سلبی در حقوق کیفری می‌شود. القاء کردن ترس ناشی از جرم بر جامعه با ایجاد تنش‌های روانی تصنعی و وحشت‌افکنی، موجب می‌شود که اعمال مجازات‌های سختگیرانه با واکنش جامعه مواجه نشود و تصویب قوانین و مقررات محدودکننده آزادی افراد در دستور کار حاکمیت قرار گیرد. سیاست‌زدگی حقوق کیفری را می‌توان در تصویب قانون جرم و بی‌نظمی در سال ۱۹۹۸ و در حوادث ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ مشاهده کرد. حتی برخی تا آنجا پیش رفته‌اند که دیوان کیفری بین‌المللی را یک نهاد سیاسی می‌نامند (Roach, 2013: p. 509). به علاوه، سیاسی شدن عدالت کیفری موجب می‌شود حقوق دفاعی متهمان نادیده انگاشته شود. برخی بر این عقیده هستند که عوام‌گرایی سیاسی منجر به سیاست‌زدگی در حوزه کنترل جرم شده است (لازرز، ۱۳۹۲: ص ۵۱). همچنین استفاده ابزاری از کیفردهی نیز متأثر از قدرت سیاسی است. به عنوان مثال «سخنگوی دپارتمان آمریکا بیان داشته که شرکت توتال در ژاپن جایگزین شرکت کنوکو آمریکا شده و قراردادهایی که برای این شرکت سودمند بوده را به نفع خود منعقد کرده است، از این رو، شرکت‌هایی که در آینده چنین موضعی بگیرند را مجازات خواهیم کرد» (دلماش مارتی، ۱۳۹۲: ص ۳۷).

همچنین، استفاده ابزاری از حقوق کیفری در تحریم‌های یک‌جانبه علیه کشورهای دیگر، از دیگر نمونه‌ها است. سیاستمداران برای اینکه بتوانند به مقبولیت اجتماعی برسند، استفاده ابزاری از عدالت کیفری به شکل بزرگنمایی وقایع کیفری را در دستور کار خود قرار می‌دهند. در واقع، جامعه مدنی به آمارگرایی سیاستمداران واکنش نشان می‌دهد. از این رو، سیاستمداران در برخی موارد به شکل ایجابی با کمرنگ نشان دادن جرم در حوزه‌های مختلف، مانند فساد اداری و در برخی موارد به شکل سلبی با برجسته کردن یک جرم به نحو افراطی از برهم‌کنش‌های اجتماعی، سود می‌برند. مجازات اعدام به عنوان یکی از مهم‌ترین گونه‌های کیفردهی، از اندیشه‌های سیاسی تأثیرات زیادی پذیرفته است؛ تا جایی که برخی کشورها مانند انگلیس، فرانسه و آلمان آن را لغو کردند (نارستانی، ۱۳۹۷: ص ۶۶) و فشار سیاسی گسترده‌ای علیه کشورهایی که هنوز آن را اجرا می‌کنند، آورده‌اند.<sup>۱</sup> این امر ناشی از حاکمیت دموکراسی بود. از این رو، مجازات اعدام، هم سیاسی شده و هم در اندیشه‌های سیاسی جایگاه کلیدی دارد. رویکرد امنیت‌گرا با دخالت ره‌آوردهای سیاسی، اعمال ارتكابی

۱. البته خط سیر لیبرال سقوط کرد و موجب بازگشت کیفر اعدام به آمریکا شد (غلامی، ۱۳۹۹: ص ۲۴۴).

علیه حاکمیت در بُعد نامطلوب، بزهکاری را به دشمن‌مداری مبدل می‌کند که اینجا تقابل حقوق بشر با رویکرد امنیت‌گرا نمایان می‌شود. قدرت سیاسی، بزه‌هایی را برای امنیت حاکمیت‌ها جرم‌انگاری می‌کند؛ مانند جرایم امنیتی و اعمال مقدماتی. جرایم امنیتی به دلیل حساس بودن و برخورداری از پشتوانه قدرت جمعی جامعه، در انگاره‌سازی اندیشه‌های سیاسی، کمک‌کننده هستند. بدین معنا که حساسیت جامعه، در تحدید آزادی‌ها در مواجهه با جرایم امنیتی کم‌تر می‌شود. از این‌رو است که اندیشه‌های سیاسی با پیش کشیدن مصلحت‌گرایی در جرایم امنیتی، عدالت کیفری را قربانی می‌کنند. در واقع گزاره‌های سیاسی با پیش کشیدن حاکمیت به عنوان یک دستاویز، قاعده‌های کیفری را به نفع بر ساخت‌های حاکمیتی سوق می‌دهند. رسانه‌ای کردن بزهکاری و بزه‌دیدگی، این امکان را برای سیاستمداران عوام‌گرا فراهم کرده که خود را قهرمان جلوه داده و بر روی این موج‌ها به خواسته‌های خود برسند. سیاستمداران و نامزدهای مشاغل سیاسی مبارزه با بزه را یک هدف اجتماعی-سیاسی بیان می‌کنند. با برجسته‌شدن نقش اندیشه‌های سیاسی در حقوق کیفری، جایگاه حاکمیت و کارکرد دقیق کیفردهی، حقیقت درونی قدرت حاکمیت را روشن می‌کند. از این‌رو، افراد در پس ساختار سیاسی به وسیله کیفر، مراقبت و تنبیه می‌شوند. پس، واضعان سیاست جنایی نمی‌توانند نسبت به مبانی ایدئولوژیک نظام سیاسی بی‌اعتنا باشند (سلطان‌فر و همکاران، ۱۳۹۶: ص ۹۴). از طرفی گفتمان کیفردهی در فرجام کار، یک نهاد سیاسی است (Dubber, 2004: p. 2). لذا، فوکو در گفتمان قدرت، مجازات را یک تاکتیک سیاسی می‌داند (گارلند، ۱۳۸۸: ص ۱۰۶۴).

## ۶. حکمرانی مطلوب حقوق کیفری در پرتو اندیشه‌های سیاسی

حکمرانی، امروزه به عنوان یک گفتمان رایج در ادبیات دولت‌ها در حوزه‌های مختلف به کار برده می‌شود. حکمرانی به معنای مجموعه‌ای منسجم از سنت‌ها، بایدها و نیایدیهایی است که حاکمان در چارچوب نهادها آن را اعمال می‌نمایند، یا همان ساخت‌بندی هسته مرکزی دولت بوده که قدرت عمومی را در نهادهای مختلف اعم از سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تبیین می‌کند (غلامی، ۱۴۰۰: ص ۴۴۸). هسته اصلی قدرت که متأثر از اندیشه‌های سیاسی است، با در اختیار داشتن قدرت عمومی می‌تواند، الگوی حکمرانی مطلوب یا نامطلوب را ارائه دهد. در الگوی حکمرانی مطلوب حقوق کیفری، از اصل حاکمیت حقوق کیفری و ابزارهای قهری در جهت تحقق عدالت کیفری و کنترل جرم استفاده می‌شود و تا حد ممکن از اعمال حقوق کیفری اجتناب می‌شود تا بازدارندگی کیفر حفظ شود. لیکن حاکمیت در حکمرانی نامطلوب از ابزارهای قهری حقوق کیفری برای تثبیت جایگاه و سیطره خود بر شهروندان، آن را به رخ می‌کشد و از حقوق کیفری در

جهت اهداف و ارزش‌های خود استفاده می‌کند (حبیب‌زاده و عمرانی، ۱۳۹۲: ص ۵۰). در واقع با ترفند کیفر، طبقه فرودست را نیز کنترل می‌کند (غلامی، ۱۳۹۹: ۲۴۷)؛ زیرا حقوق کیفری تابع قدرت سیاسی است (آلتمن، ۱۳۹۶: ص ۱۴۳-۱۴۱). بدین معنا که اندیشه‌های سیاسی در تقنین قوانین، با ابهام در جرم‌انگاری، استفاده از لغات مبهم و دوپهلوی و به کار بردن عبارات کلی برای تفسیر دلخواه قانون به نفع اندیشه‌های خود، بهره می‌برد. حقوق کیفری در واقع وسیله‌ای نیست که حاکمیت برای سرکوب مخالفین خود به کار ببرد، بلکه می‌بایست از زرادخانه کیفری برای دفع تجاوز به حقوق افراد جامعه استفاده کند. پس، اگر از حقوق کیفری به عنوان ابزاری سیاسی در حکمرانی استفاده شود، نتیجه آن از بین رفتن آزادی‌های اساسی افراد است (کاشفی اسماعیل‌زاده، ۱۳۸۴: ص ۲۷۰-۲۶۹). به دیگر سخن، نباید از حقوق کیفری به عنوان ابزاری سیاسی برای حکمرانی استفاده شود؛ زیرا نه تنها حقوق کیفری معنای واقعی یا حقیقی خود را از دست می‌دهد، بلکه موجب انزوای عدالت کیفری می‌شود و به تبع، افزایش جرایم را در پی خواهد داشت. البته حکمرانی جهانی تأثیر بنیادینی بر نظام‌های سیاسی داشته و نیز موجب شده حقوق کیفری از رویکرد سرکوب‌محور و سزادهنده به سمت حقوق کیفری کرامت‌مدار سوق داده شود. از این رهگذر نیز اندیشه‌های مدرنیته موجب شد که مجازات‌ها از حالت سزادهنده و سرکوب‌محور خارج گردد و تلطیف شده و اصلاح و بازاجتماعی شدن در کیفردهی به عنوان یک ارزش مورد پذیرش قرار گیرد. در واقع تفکرات برگرفته از مدرنیته به عقلانیت در مجازات و اصلاح و بازپروری مجرمان انجامیده است (دانش‌آرا و کاظمی، ۱۴۰۱: ص ۲۰۸). از طرفی حقوق بشر و حفظ کرامت انسان، در واقع بازتاب اندیشه‌های اجتماعی-سیاسی بود که موجب ترویج حکمرانی مطلوب شد. پس حکمرانی مطلوب حقوق کیفری می‌بایست هم آزادی‌های فردی را گسترش دهد و هم از منافع جمعی حمایت کند. لذا، لازمه این امر، استفاده حداقلی از حقوق کیفری است. پس، اثر نامطلوب حکمرانی عدالت کیفری در پرتو اندیشه‌های سیاسی با افراط در جرم‌انگاری شروع می‌شود و کیفردهی، نمایان شده و موجب می‌شود که عدالت کیفری بر مدار هیچ بچرخد و همستان اجتماعی-سیاسی یا همزیستی مسالمت‌آمیز دولت و مردم را به خطر بیندازد.

#### ۷. نتیجه‌گیری

کارکرد هویت‌بخش اندیشه‌های سیاسی در حقوق کیفری به عنوان یک انگاره ذهنی، زیربنای آن را بسترسازی می‌کند. در واقع اندیشه‌های سیال سیاسی هم وجدان جمعی را تحت تأثیر قرار می‌دهند و هم از زرادخانه کیفری، تماشاخانه کیفری می‌سازند. حکمرانی سیاسی با تملک قدرت عمومی از شدیدترین نوع

اجبار، یعنی نهاد کیفر برای سامان‌دهی به امور استفاده می‌کند. البته نادیده انگاشتن حقوق و آزادی‌های افراد از طریق ابزارهای قهری کیفری با شکل‌گیری نهادهای حقوق بشری و به مدد رسانه‌های جمعی، موجب تعارض با این مقررات شده است. در واقع تجلی‌گاه اندیشه‌های سیاسی و حقوق کیفری با نقض مقررات حقوق بشری و تحدید آزادی‌های افراد، نمایان می‌شود. از این‌رو است که هرگونه دست‌یازیدن به حقوق کیفری برای توجیه اندیشه‌های حاکم، موجب تحریک افکار عمومی است. پس، سیطره اندیشه‌های سیاسی موجب شکل‌گیری دگردیسی حکمرانی مطلوب و نامطلوب می‌شود. در این میان، حقوق کیفری تحت تأثیر اندیشه‌های سیاسی موجب پشتوانه‌سازی این اندیشه‌ها می‌شود. حقوق کیفری ایران با تأثیرپذیری از اندیشه فقه سیاسی بر این ابتناء ساختارمند شده و همگام با تحولات جهانی به سمت مدرنیته‌سازی حقوق کیفری حرکت کند.

## منابع

- آلمن، اندرو (۱۳۹۶). *درآمدی بر فلسفه حقوق*. ترجمه بهروز جندقی. تهران: نشر موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ سوم.
- امامی‌آزندی، حبیب (۱۳۹۵). *حقوق کیفری و فرمانروایی سیاسی: درآمدی بر نظریه سیاسی مجازات*. *مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی*، ۳(۲): ۱۷۱-۱۴۹.
- جمشیدی، علیرضا؛ شیرود بزرگی، مجتبی (۱۴۰۰). *حقوق کیفری تضمین‌گر در دولت حداقلی؛ چالش‌ها و راهبردها*. *پژوهش‌های حقوق جزا و جرم‌شناسی*، شماره ۱۸: ۱۱۱-۱۳۸.
- حبیب‌زاده، محمدجعفر؛ عمرانی، سلمان (۱۳۹۲). *تحلیل ساختاری رابطه حقوق کیفری دانش سیاسی*. *مطالعات حقوقی*، ۲(۳): ۶۹-۳۳.
- دانش‌آرا، سجادا؛ کاظمی، سجاد (۱۴۰۱). *دگردیسی حقوق کیفری در موازنه‌ی سنت و مدرنیته: با تأکید بر حقوق کیفری ایران*. *مطالعات حقوقی*، ۱۴(۱۴): ۲۱۴-۱۸۳.
- دلماش‌مارتی، میری (۱۳۹۲). *جهانی‌شدن حقوق چالش‌های سه‌گانه*. ترجمه علیرضا میلانی. تهران: نشر میزان.
- سلطانفر، غلامرضا؛ شامیانی، هوشنگ؛ آزمایش، علی (۱۳۹۶). *تأثیر ایدئولوژی‌ها بر قبض و بسط حقوق کیفری*. *تحقیقات حقوقی بین‌المللی*، ۱۰(۳۷): ۹۳-۱۴۶.
- طالبی، جلال؛ نجفی‌توانا، علی (۱۳۹۹). *تفاوت مبانی در جرم‌شناسی حکومتی و حکومت جرم‌شناسی*. *تحقیقات حقوقی*، شماره ۹۷: ۲۴۰-۲۱۵.
- طالبی، محمدحسین (۱۳۹۷). *نقش مردم در نظام سیاسی مردم‌سالاری دینی (اسلامی)*. *سیاست متعالیه*، ۶(۲۱): ۱۱۴-۹۵.
- عمرانی، سلمان (۱۳۹۲). *تحلیل مبانی جرم‌نگاری در پرتو اندیشه‌های سیاسی*. رساله دکتری. دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس.
- غلامی، علی (۱۳۹۹). *مبانی و جلوه‌های تأثیر اقتصاد سیاسی بر سیاست‌گذاری کیفری در ایالات متحده*. *تحقیقات حقوقی*، شماره ۹۱: ۲۷۶-۲۳۷.
- غلامی، نبی‌اله (۱۴۰۰). *تبیین تئوریک پاسخ به جرائم حکومتی در پرتو مؤلفه‌های حکمرانی مطلوب*. *تحقیقات حقوقی*، شماره ۱۰۰: ۴۶۱-۴۳۵.
- فرح‌بخش، مجتبی (۱۳۹۲). *جرم‌نگاری فایده‌گرایانه*. تهران: نشر میزان.
- کاشفی اسماعیل‌زاده، حسن (۱۳۸۴). *جنبش‌های بازگشت به کیفر در سیاست جنایی کشورهای غربی: علل و جلوه‌ها*. *آموزه‌های حقوق کیفری*، ۱(۱۵): ۲۹۴-۲۵۳.
- گارلند، دیوید (۱۳۸۸). *مجازات و فناوری‌های قدرت: اثر میشل فوکو*. ترجمه رحیم نوبهار. تهران: نشر میزان.
- لازرژ، کریستین (۱۳۹۲). *درآمدی بر سیاست جنایی*. ترجمه علی حسین نجفی ابر ندادادی. تهران: نشر میزان، چاپ چهارم.
- لاگلین، مارتین (۱۴۰۱). *فلسفه حقوق سیاسی*. ترجمه احمد رنجبر. تهران: نشر نگاه معاصر.
- محمودی جانکی، فیروز؛ منطقی، فائزه (۱۳۹۸). *حقوق کیفری در پرتو نظریه سیاسی دولت مشروطه*. *مطالعات حقوق کیفری و*

- جرم‌شناسی، ۴۹(۱): ص ۱۸۴-۱۶۳.
- میرمحمدصادقی، حسین؛ قدیری بهرام‌آبادی، رشید (۱۳۹۴). نقش و جایگاه سیاست در عدالت کیفری حاکم بر جرایم تروریستی. پژوهش حقوق کیفری، ۴(۱۳): ص ۴۱-۹.
- میری، حجّت؛ شادمان‌فر، محمدرضا؛ حیدری، مسعود (۱۴۰۱). تبیین سیاست جنایی ایران از منظر اصول و مبانی جرم‌انگاری و کیفرانگاری با بررسی موردی برخی مصوبات مقنن داخلی. پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۳(۵۱): ص ۲۸۲-۲۵۹.
- نارستانی، مهدی (۱۳۹۷). بازتاب نظریات ولایت فقیه بر نظام کیفری. رساله دکتری. دانشگاه شهید مطهری.
- Dubber, M.D. (2004). *A Political Theory of Criminal Law: Autonomy and the Legitimacy of State Punishment*. <https://doi.org/10.2139/ssrn.529522>
- Duff, A. (2011). *Retrieving Retributivism, In Retributivism, Essays on Theory and Policy*. M.D. White (ed.). New York: Oxford University Press.
- Fletcher, G.P. (2006). Political theory and criminal law. *Criminal Justice Ethics*, 25(1): p. 18-38.
- Galoob, S.R. (2020). Criminal Law and/as Political Theory. *Tulsa Law Review*, vol. 55: p. 203-210
- Roach, S.C. (2013). How Political is the ICC? Pressing Challenges and the Need for Diplomatic Efficacy. *Global Governance*, 19(4).
- Zucca, L. (2021). *Beccaria's Political Theory of Criminal Justice*. <http://dx.doi.org/10.2139/ssrn.3759261>